

شهید محمد کریم نیکنام



ازتبار علی
سازمانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئهر

نام پدر	هاشم
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۸/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۶/۱۰/۱۷
محل شهادت	سومار
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	بrazجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید نیکنام در سال ۱۳۴۶ در قریه جمغاری در خانواده ای مسلمان متعهد و پای بند به اصول اسلام پا به عرصه وجود گذاشت. دوران طفولیت را نزد پدر و مادر خویش سپری نمود، تا اینکه به سن ۷ سالگی جهت تحصیل به بیت عمویش به برازجان عزیمت نمود، و دوران ابتدایی را با موفقیت تمام در دبستان ۷ تیر برازجان پشت سر گذاشت. اما در همین دوران بود که شهید پدر خویش را از دست داد و از نعمت در کنار پدر بودن محروم ماند و زندگی او وارد مرحله ای جدید گردید. کمر همت بسته و دوش به دوش برادر خود جهت تأمین معیشت خانواده به کار و تلاش بی وقفه همت گماشت. از سجایای اخلاقی این شهید عزیز اینکه فردی بود خوش برخورد و نام نیکش زبانزد دوستان و آشنایان گردیده بود. عشق و علاقه وافر نسبت به اسلام و امام او را بر این داشت که با پوشیدن لباس مقدس سربازی در تاریخ ۱۸/۵/۶۶ در مدت سه ماه به کرمان عزیمت نماید و در پادگان آموزشی آنجا خود را برای رزمیدن با کفار جهانی آماده سازد. پس از اتمام دوران آموزشی چند روزی به مرخصی آمده و با خانواده خود دیدار نمود و با به پایان رسیدن مرخصی مجدداً به کرمان مراجعت نموده و جهت مقابله با مزدوران بعثی به منطقه سومار اعزام گردید؛ و پس از دو ماه نبرد شجاعانه در تاریخ ۱۷/۱۰/۶۶ به فیض عظمای شهادت نائل آمد.

مصاحبه

از زبان مادر شهید:

مادر وی می گوید: نام محمد کریم را پدرش برای او برگزید. او از همان کودکی علاقه زیادی به انجام وظایف دینی خود از قبیل نماز و روزه و غیره داشت او به خانواده خود بسیار کمک می کرد، و پسری فعال بود. وی به علت مشکلات زندگی خانواده، فقط توانست تحصیلات خود را تا پنجم ابتدایی ادامه دهد و طی این مدت تکالیفش را به خوبی انجام می داد. پسری بسیار خوب و متین بود و با همه اهل منزل به خوبی رفتار می کرد و با هم روابط خوبی داشتند. در دوران نوجوانی با خدانظر نیکنام - حبیب صداقت - رجب صداقت - امرالله جنگی و دیگر افراد دوست بود.

در دوره نوجوانی برای کمک به خانواده و رفع نیازهای خانواده به جوشکاری می رفت و در آنجا مشغول به کار می شد. وی اغلب به مسجد می رفت و در نمازهای جماعت شرکت می نمود. وی رفتار بسیار خوبی داشت و با همسایه ها رفت و آمد می کرد او پسری آرام بود وقتی مهمانی به خانه می آمد تا آخرین توان از او پذیرایی می نمود، و در ناموس داری هم خیلی حساس بود. در دوران ۱۵ سالگی شهید بود، که حس کردم محمد کریم احساس مسئولیت زیادی می کند. وی امام را خیلی را دوست داشت و به ولایت فقیه علاقه مند بود. و زندگی خود را مدیون امام و انقلاب می دانست. مشکلات زندگی و سختی هایی که در کوه و زندگی عشایری داشت فعالیت های خاصی را انجام نمی داد. وی اعتقاد داشت که مردم باید در مقابل دشمن ایستادگی کنند و نگذارند حکومت اسلامی ما به دست دشمنان بیافتد. و اهل خانواده را نیز در نگهداری اسلام و حفظ انقلاب امر می کرد. او همیشه قلب مهربانی داشت و به همه کمک می نمود و تمام واجبات را انجام می داد، و از چیزهایی که اسلام آنها را منع کرده بود دوری می کرد. نسبت به اهل بیت علاقه عجیبی داشت و از اول ماه محرم در مسجد به اهل بیت (ع) خدمت می نمود. و در مراسم شرکت می کرد. حق دیگران را رعایت می نمود، و قوم و خویشان همه به او علاقه داشتند. ایشان اعتقاد داشتند که شهیدان زنده هستند و نزد پروردگار روزی می گیرند.

در زمانی که او به جبهه رفته بود، اگر چند روزی مرخصی می آمد بسیار آشفته بود علاقه داشت زودتر به جبهه برگردد. و در آنجا خدمت کند. مادرش می گوید: یک شب خواب دیدم که دو درخت نخل در حیاطمان است که یکی از بستگانم آمد و هر دو درخت را از جا کند و من به او گفتم: چرا این درختها را انداختی؟ گفت: «درخت رشیدی را به جای او خواهم کاشته فردای آن روز خبر شهادت محمد کریم را آوردند و من تعبیر این خواب را دریافتم.»

او در جبهه بسیار فعال بود. محمد کریم تقریباً ۵ ماه از سربازی خود را بیشتر نگذرانده بود که به شهادت رسید. وی انجام خدمت خود را یک وظیفه می دانست. از همان دوره نوجوانی یعنی حدود ۱۸ سالگی جنگ و جبهه را وظیفه خود می دانست. وی به انتخاب خود به جبهه رفته. مادرش می گوید: «خبر شهادت محمد کریم توسط سپاه به آنها اعلام شد و سه روز بعد جسد شهید را تشییع کردند.» خواهر شهید نیز می گوید: «او به خاطر اخلاقی خوب و چهره مظلومی که داشته همه اهل منزل او را دوست داشتند. و به تمام اهل منزل احترام می گذاشت و بیشتر با مادرم انس داشت زیرا در کودکی پدر را از دست داده بود و مادرم با آن همه مشکلاتی که در زندگی (زندگی در کوه) داشته برای او هم مادر و هم پدر بود. و در زندگی، پسر بسیار با احساس و مسئولیتی بود، و در همان سن کم سعی می کرد کار کند و کمک خرج مادر باشد. پسر بسیار مؤمن بود و نماز و روزه اش را به موقع انجام می داد، و همیشه ما را به نماز خواندن و انجام دادن کارهای خوب و خداپسندانه سفارش می کرد. آرزویش در زندگی این بود که بتواند خواسته های ما را برآورده سازد. برادر من به خاطر زندگی در کوه و مسئولیت اداره زندگی از ناحیه فعالیت سیاسی فعالیت خاصی نداشت ولی همیشه در کلامشان مشخص بود که به امام و جامعه اسلامی و روحانیت علاقه دارند. برادر من به خاطر مشکلات زندگی تا کلاس پنجم بیشتر درس نخوانده بود و دفاع از اسلام و حکومت

را وظیفه دینی خود می دانستند. و اولین بار با لباس خدمت سربازی به جبهه اعزام شدند. وقتی به جبهه اعزام شدند، برای ما نامه می نوشتند، و از ما می خواستند که: «خدا را پرستش کنیم و از دوری او ناراحت نباشیم و از مادرمان هم مواظب کنیم. توسط سپاه از شهادت وی خبردار شدیم. شهادت ایشان ما را از اینکه دیگر در بین مان نیست متأثر نمود، ولی چون در راه خدا و انقلاب شهید شد افتخار می کنیم و باعث سربلندی ما می باشد. شهید بعد از آوردن پیکر پاک او در بهشت سجاد برازجان دفن شد. از اینکه من عضوی از خانواده شهید هستم افتخار می کنم و با گذشت چند سال از شهادت وی همیشه وجود او را در زندگی احساس می کنم و مردم با زنده نگه داشتن یاد شهیدان و شناساندن ایثار و گذشت آنان می توانند حرمت خون شهدا را حفظ نمایند.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران